

منزل اول  
ہمراہ با کاروان

---



## ظهور اسلام در عصر جاهلی

### مکه (قبل از تشکیل حکومت اسلامی)

غبار جهل و ظلمت، حجاز را آنچنان فرا گرفته است که گویی یک عده از ابتدا برده آفریده شده‌اند و برخی دیگر خدائیشان در تقدیر ثبت شده است. نه صحبت از خداست و نه یادی از حسابرسی او. مردم در مستی دائمی‌شان، روز را شب می‌کنند و شب را به روز می‌رسانند و جز به دنیای خود نمی‌اندیشند. شهوت، غضب، مقام، خودپرستی، زورگویی، ظلم، فساد در جامعه جاهلی حجاز ارزش شده است و غیر آن سفاهت شمرده می‌شود.

کسی نیست تا داد مظلومان را از ظالمان بستاند و انسان را از اسارت هوای خود آزاد کند؟

رسول اکرم صلوات الله علیه و آله پیام آزادگی و رهایی از ظلم ستمگران و زندگی با عزت را برای مردم ستم‌دیده و فرورفته در ظلمت آورده است. منادی رحمت به این شعار گویاست که:

«ای اهل کتاب! بشتابید بسوی کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان است که جز خدای واحد را بندگی نکنیم و برایش شریک قرار ندهیم و غیر از خدا کسی

را ربّ امور همدیگر نگیریم.<sup>۱</sup> رابعه‌ی دل‌انگیز «لَا تُظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» اش که ظلم نکنیم و ظلم نپذیریم، در فضای ستم‌آلود حجاز پیچیده است و عجیب نیست که گروهی برآشفته‌اند که: محمد امین قصد نابودی شوکت و عزت ما را کرده است. اگر مردم به سخنش گوش دهند و حقیقت برایشان جلوه کند، دیگر زیر بار سخنان ما نخواهند رفت. این چه آیینی است که او آورده است که بین فقیر و غنی، ارباب و بنده، سیاه و سفید، هیچ فرقی قائل نمی‌شود؟<sup>۲</sup> پایه‌های ظلم، لرزیدن گرفته است. ... محمد! هر چه می‌خواهی برایت فراهم می‌کنیم. دست از این دعوت بردار.

جواب فرستاده خدا چیست؟

«اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند تا از دعوت خویش دست بردارم، چنین نخواهم کرد.»<sup>۳</sup>

و همین، زمینه توطئه و آزار و اذیت‌های گوناگون را مهیا نمود تا شاید او را از هدفش منصرف نمایند، ولی او با وعده‌ی خدایش آمده است تا مردم را از ظلمت شیاطین و از زنجیر نفس درون و طاغوت بیرون برهاند و به سوی نور هدایت نماید. بدین‌سان ۱۳ سال ستم‌کفار را برای هدایت مردم بسوی رستگاری جاودانی و آزادی از یوغ ظلم‌پیشگان، به جان می‌خرد. گویا راهی نمانده است. مشرکین تصمیم به قتل وی می‌گیرند و به دستور خدا، پیامبر راهی مدینه می‌شود.

۱. «قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئا ولا نتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله» (آل عمران / ۶۴)

۲. تنها ملاک برتری تقواست. «ان اكرمكم عند الله اتقاكم» (حجرات / ۱۳)

۳. تاریخ تحقیقی اسلام، ص ۴۱۸.



## حکومت اسلامی در مدینه

### نفاق، سلاح جدید دشمن

مدینه:

نهال حکومت اسلام در شهر مدینه با دعوت مردم آن دیار پا می‌گیرد و همین هشدار است برای دشمنان:

حال که نمی‌شود اسلام واقعی را از بین بُرد، ما نیز باید نقاب اسلام بر چهره بزنیم و منتظر فرصت باشیم.

مناققان با گفتن کلمه «لا اله الا الله» مسلمان می‌شوند، در حالی که درونشان از کینه اسلام پر است. در هر زمانی دنبال فرصتند تا ضربه خود را بر پیکره اسلام وارد سازند. با فتح مکه و پیروزی قاطع اسلام چهره نفاق رنگین‌تر می‌گردد. هر چند که گاهی در مدینه توطئه می‌کنند ولی بیداری مسلمین و اتحادشان بر محور رهبری نبوت، جرأت اظهار وجود را از آنان سلب نموده است، اما ناامید اعظم نیستند و دل به رفتن پیامبر بسته‌اند. آری، تنها امیدشان پایان زندگی رهبر جامعه و محور اتحاد، یعنی حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله می‌باشد.

با اقدامی بسیار غمناک برای منافقین! تمامی امیدها، ناامید می‌شود. به دستور خدای متعال، پیامبر، طرح بعد از خود و محور اتحاد بعد از نبوت را اعلام می‌کند. در سفر بازگشت از آخرین حج رسول خدا، جبرئیل پیامی را برایش می‌آورد:

«ای فرستاده خدا! آنچه را که بر تو نازل شده است، ابلاغ کن؛ اگر این کار را نکنی، رسالت خدا را انجام نداده‌ای و خدای متعال تو را در این راه از مردم حفظ خواهد کرد.»<sup>۲</sup>

رسول خدا: صبر کنید تا آنانکه در راهند برسند و به آنانکه پیش‌ترند بگویید تا برگردند.

چه شده است؟ رسول خدا چه پیامی را می‌خواهد بیان کند که اگر نگوید گویی به رسالتش عمل نکرده است؟ صحبت از معاد است یا توحید؟ سخن از جهاد

۲. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَفْعَلُ

مِنَ النَّاسِ»

است یا غمز؟ مطلبی از حج مانده است یا...؟! اینها که همه بیان شده است. جهاز اشتران را روی هم انباشته می‌کنند و رسول خدا از آن بالا می‌رود و خطابه می‌خواند. علی علیه السلام به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار وی بر فراز جهاز شتران ایستاده است؛ همه گوش به فرمان رسول خدا هستند. حضرتش خطبه‌ای طولانی را آغاز می‌کند:

ای مردم! چه کسی ولی شما و اولی به امر شماست؟

صدای جمعیت بلند شد که: «خدا و رسولش».

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ

ای مردم! هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

غذیر رخ می‌دهد و اصل اساسی دین که همان ولایت است، بازگو می‌شود.

جانشینی علی علیه السلام اعلام می‌گردد:

چه باید کرد؟ نباید این انتقال اتفاق بیافتد. اسلام را خواستیم از بین ببریم نشد،

ولی نقاب اسلام کارساز بود. حال که جانشینی مطرح شده است و نمی‌توان

آن را نفی نمود، باید کسانی دیگر را جانشین پیامبر نمود. جای علی نمی‌توانیم

بنشینیم، ولی می‌شود کسانی را که قاطعیت علی را ندارند، جایگزین او کرد

و چاره‌ای برای بعد از آن اندیشید. اگر در یک مرحله نمی‌توان به هدف رسید،

نباید حرکت آرام و تدریجی را فراموش کرد.



رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله  
مظلومیت امام، حاصل ظلم منافقین و سکوت مردم  
مدینه (سال ۱۱ هجرت):

رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله، امت را در برابر امتحانی سخت قرار می دهد؛  
علی علیه السلام و عده ای دیگر از یاران، مشغول تشییع پیکر مطهر حضرت رسول  
اکرم صلی الله علیه و آله هستند، اما عده ای در «سقیفه» جمع شده اند و نگران اسلام  
خودساخته خودشان هستند!

از این به بعد چه کسی به جای پیامبرمان باشد؟  
مگر این را رسول الله در غدیر نگفته بود؟!

درست است، ولی علی جوان است و ممکن است که مردم به حرف هایش گوش  
ندهند! مصلحت اقتضاء می کند که کسی مسن تر و موجه تر به جای او باشد ...  
کسی جز علی بجای او انتخاب می شود! پس غدیر چه؟! امت، اولین انحراف بعد  
از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله را شاهد است. چه خواهد شد؟!  
گویا علی قبول نکرده است. چگونه می تواند قبول نکند؟ مگر سخن پیامبر را  
نشنیده است که اگر امت من در امری اتفاق نظر داشتند، راه خطا نرفته اند؟  
آیا می خواهد حرف حضرت رسول را زیر پا بگذارد و امت اسلام را به تفرقه  
بیانند؟! این رأی اکثریت امت اسلام است و هر کس در برابر آن مخالفت  
کند، به اسلام ضربه زده است، ولو دختر رسول الله باشد ...

پس این امتی که پیام غدیر را شنیده اند کجایند؟

علی! تو بر حقی؛ ولی آرامش را از ما بگیر، دفاع از تو دنیای ما را به هم  
می زند!

فقط عده ای انگشت شمار به دفاع از ولایت برخاسته اند و در میان آن ها فاطمه  
سلامت علیها داستانی غم انگیز دارد. دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در قحطی مردان مسلمان،  
در شکایت از ظلم غاصبان خلافت و سکوت مسلمان نمایان عاقبت طلب، در  
مسجد سخنرانی می کند:

شیطان از کمینگاه خود سر بر آورد و شما را به خود دعوت کرد و دید که  
چه زود سخنش را شنیدید ... به گمان خود خواستید فتنه برنخیزد و خونی

نریزد، اما در آتش فتنه افتادید و آنچه کاشته بودید به باد دادید ... شما کجا و فتنه خواباندن کجا؟ دروغ می‌گویید و راهی جز راه حق می‌پوید و گرنه این کتاب خداست میان شما. آیاتش بی‌کم و کاست هویدا و امر و نهی آن روشن و آشکار ... جز این نیست که به تن‌آسایی خو کرده‌اید و به سایه امن و خوشی رخت برده‌اید. از دین خسته‌اید و از جهاد در راه خدا نشسته ... من آنچه شرط بلاغ است با شما گفتم، اما می‌دانم خوارید و در چنگال زبونی گرفتار. چه کنم که دلم خونست و باز داشتن زبان شکایت، از طاقت برون ... این لقمه گلوگیر بر شما ارزانی و ننگ حق‌کشی و حقیقت‌پوشی بر شما جاودانی باد.<sup>۶</sup>

بالآخره در این سکوت مرگبار، پایه‌های انحراف ریخته می‌شود و انحرافی در دین اتفاق می‌افتد که یکی از ثمراتش بالا رفتن سر حسین بر نیزه‌ها خواهد بود. عجیب است، حیل‌های دیگر! ابوسفیان که اسلام را قبول نداشت، و از سقیفه خشنود است، دست بیعت به سوی علی علیه‌السلام دراز کرده است و می‌گوید:

علی، این حق تو بود، من حاضرم اگر تو علیه آنان بشوری، کمکت نمایم.<sup>۷</sup>  
خاندان مکر و نیرنگ، برایشان تفاوتی ندارد که آن کس که بر مسند است کیست، آنچه مهم است، طعمه‌ای است که در پس این کارها برای خود دیده‌اند. آیا علی قبول خواهد کرد؟ نه! علی نه دنبال باطل می‌رود و نه آماده همکاری با باطل در راه رسیدن به حق است. حق را فقط باید با حق بدست آورد. بعدها خواهیم دید که فرزندش نیز چنین روش و سیره‌ای را دنبال خواهد نمود. او می‌داند چنین افرادی فقط به دنبال تفرقه در جامعه اسلامی هستند و محور اعمالشان چیزی جز منفعت‌طلبی و هوس نیست.

ماه‌ها می‌گذرد و انحراف ایجادشده بیشتر می‌شود و معارف نبوی کمرنگ‌تر؛ خلیفه دوم بر مسند خلافت تکیه می‌زند و پس از مدتی، معاویه، فرزند ابوسفیان، به دنبال عزت از دست‌رفته پدر، با نقاب ضحیم از تقدس و مذهب بر چهره، وارد عرصه می‌شود؛ اگر علی‌ها در رأس انتخاب‌ها نباشند، دشمن اسلام به قدرت می‌رسد.



## نفوذ نامحرمان به بدنه نظام

شام:

بعد از رحلت پیامبر ﷺ در زمان خلیفه اول بر وسعت منطقه حجاز افزوده گشت و مناطق عراق و شام (سوریه امروز) نیز بر آن اضافه شد که با دسیسه‌های تدریجی، معاویه بعد از برادرش از طرف خلیفه، حاکم شام گشت و دریچه نفوذ منافقین به بدنه نظام گردید.

گام‌ها یک به یک برداشته می‌شوند و بالأخره در زمان عثمان، سیلی خوردگان نظام اسلامی و عاملان اصلی توطئه، وارد سیاست شده و شراپجوارانی همچون ولید، صاحب منصب می‌گردند.

فریاد یاران رسول الله بلند می‌شود. سکوت تا کی؟ شاهد خون دل خوردن علی تا کی؟ غارت بیت‌المال تا کی؟ ابوذرها که به بی‌عدالتی‌ها و بهره‌مندی‌های اختصاصی اعتراض دارند به بیابان تبعید می‌شوند و معاویه بر تخت امارت شام، به حکومتش بر همه بلاد اسلام می‌اندیشد:

اکنون فرصت، مناسب است. عثمان را باید کنار زد و خلافت را به سلطنت تبدیل کرد. کارآیی او همین بود که واسطه ورود ما به حکومت باشد. ولی علی را چه کنیم؟ برای آن هم اندیشه شده است، فقط در حذف اسلام نباید شتاب نمود. مبارزه هر چه آشکارتر باشد، مخالفت بیشتر می‌گردد، پس بهتر است ابتدا از منکراتی شروع کنیم که حساسیت مردم در برابرش چندان نیست و واکنش نشان نمی‌دهند.

جامعه‌ای که روزی در برابر کوچکترین خطا خاموش نبود، در برابر منکراتی آشکار سکوت کرده است. چرا امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند؟ این جامعه را چه شده است؟ چرا اینگونه در برابر دنیا خودباخته شده‌اند؟ مگر اینان نبودند که خیر و بدر آفریدند؟ مگر شیران جنگ خندق این‌ها نیستند؟! اگر همین‌طور پیش برود، روزی خواهد رسید که حتی کشته‌شدن حسین هم چندان مهم نخواهد بود.



دنیازدگی و فراموشی آخرت، کار خود را کرده است؛ عوام که از خود تصمیمی ندارند و همیشه دنباله‌رو عده‌ای از خواص جامعه هستند؛ خواص هم بخاطر غوطه‌ور شدن در دنیا و رقابت‌های مادی، همه آرزوهای خود را فراموش کرده‌اند. خوابی که مردم را گرفته است اگر اینگونه پیش رود روزی چنان مستشان خواهد کرد که عالمانه و با پای خود راه دوزخ را خواهند پیمود ...



### خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علی علیه السلام

معاویه با دسیسه‌هایش عثمان را می‌کشد و خودش برای خلیفه مقتول، مجلس عزا برپا می‌کند.

معاویه: کارهای علی باعث کشته شدن خلیفه مسلمین شد و من انتقامش را از علی خواهم گرفت.

#### مدینه:

در مدینه، مردم بعد از ۲۵ سال به علی علیه السلام پناه می‌آورند. چرا؟ آیا سفارش پیامبر به یادشان آمده است؟ آیا توبه نموده‌اند؟ خیر، آن‌ها برای انتخاب «امام» پیش علی علیه السلام نرفته‌اند، بلکه می‌خواهند «خلیفه چهارم» را انتخاب نمایند، کسی که مشکلات دنیوی آن‌ها را حل کند. آنان تن به خلافت علی علیه السلام داده‌اند نه دل به ولایتش؛ و این‌گونه شد که تفاوتی بین خلفا و علی علیه السلام قائل نشدند.

بگذریم از شام که همچنان والی آن معاویه است و از پذیرش حکومت علی علیه السلام سرپیچی نموده است. در شام به امامت معاویه، نماز جمعه اقامه گشته و در ابتدای آن برای تقرب به خدا، علی لعن می‌شود؟ چرا؟! «علی خلیفه مسلمین را کشته است!»

چرا علی در برابر این شایعات ساکت است؟ مگر حکومت به دست او نیست؟! مگر فقط شام نیست که از اطاعت او سرپیچی نموده است؟ مگر بقیه سرزمین‌های اسلامی به دست او نیست؟ چرا؛ اما درد علی، از زهری است که زمان خلفا، معاویه بر پیکر نظام ریخته است. او برای یاران بی‌وفایش خطبه می‌خواند: به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود متفرقید. زشت باد روی شما و از اندوه‌رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید. با شما می‌جنگند، شما نمی‌جنگید؟ این‌گونه معصیت خدا می‌شود و شما رضایت می‌دهید؟<sup>۸</sup>

مردمی که جز به دنیا نمی‌اندیشند، امام را کسی می‌دانند که بتواند شکم آن‌ها

را بهتر سیر نماید. همان مردمی که از نماز خواندن پینه بر پیشانی دارند، ولی نمی‌دانند حق با علی علیه السلام است یا معاویه؟!

از سوی دیگر عده‌ای به قصد نابودی اسلام، به حربۀ همیشگی تاریخ، متوسل شده‌اند؛ در شرایطی که علی علیه السلام مشغول جنگ با معاویه است، مباحث خلافت را مطرح می‌کنند تا اتحاد اسلام را به هم زنند.

شخصی از او می‌پرسد: چگونه دست شما را از این منصب کوتاه کردند با اینکه از همه کس بدان سزاوارتر بودید؟ حضرت در پاسخ می‌فرماید:

این يك انحصار طلبی بود که جمعی بدان حرص ورزیدند و جمعی دیگر بزرگوارانه از سر آن گذشتند؛ داوری در این قضیه با خداست و بازگشتگاه، قیامت است ... فعلاً به ماجرای معاویه بپرداز که موضوع روز است<sup>۹</sup>

در این گفتار علوی درسی است بزرگ و کارآموز برای صاحبان دل بیدار و گوش شنوا که آنچه به هر صورت گذشته و از دسترس فکر و عمل امروز خارج است، نباید حربۀ دشمنان شود.

عدالت علی علیه السلام، را نه سیاستمدارانی همچون معاویه که در پشت نقاب تدبیر، چهره مخفی نموده‌اند، برمی‌تابند، و نه سابقه‌دارانی که اسم و رسمی برای خود دست و پا نموده‌اند و هیاهوی حمل را به راه انداخته‌اند. از سوی دیگر جهالت عده‌ای سبک مغز به ظاهر متعبد و عالم‌نما، که زمزمه آیات قرآن از زبانشان باز می‌افتد و برای امام خویش تکلیف معین می‌کنند، باعث می‌شود در برابر قرآن معاویه، علی علیه السلام را وادار به تسلیم کنند.

زبان گویای علی علیه السلام همچون همیشه، فرصت اندیشه و شنیدن حقیقت را به آن‌ها می‌دهد ولی گویی جز به رویارویی با تیغ عدالت علوی راضی نمی‌شوند. شمشیر بصیرت و شهامت، در برابر خوارچ که بویی از مسلمانی نبرده‌اند و در دین انحراف ایجاد کرده و آلت دست امویان شده‌اند، از نیام خارج می‌شود و بدون کمترین تزلزل، در یک روز چهار هزار نفر را به سوی دوزخ رهسپار می‌کند.<sup>۱۰</sup>

پرچمدار عدالت، بعد از ۲۵ سال سکوت در برابر خلافت، و ۵ سال حکومت

۹. «فَإِنَّمَا كَانَتْ أَثَرُهُ شِجَّتْ عَلَيْهَا نَفْسُ قَوْمٍ وَسَخَّتْ عَنْهَا نَفْسُ آخِرِينَ وَالْحَكْمُ لِلَّهِ وَالْمَقْوَدَةُ

إِلَى الْقِيَامَةِ ... وَ هَلَمَّ الْغَطْبُ فِي ابْنِ أَبِي سَفْيَانَ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲)

۱۰. امام علی علیه السلام و خوارچ، ص ۱۹۵.

ظاهری، به جرم عدالتش در محراب عبادت به شهادت می‌رسد.  
بس که غم را در دلت کردی نهران  
خون دل از فرق پاکت شد روان  
حیف! دنیا لایق فهم تو نیست  
جز شهادت شربتی سهم تو نیست



## امامت امام حسن علیه السلام

### صلح امام حسن علیه السلام، حاصل بی‌وفایی یاران

امام حسن علیه السلام به امامت می‌رسد؛ اوضاع به گونه‌ای است که نه یاوران وفاداری مانده است و نه چندان عجیب می‌نماید که معاویه رو در روی امام حسن علیه السلام بایستد. همه چیز مهیاست تا معاویه بر احوالی امام حسن علیه السلام را از میان بردارد و اسلام راستین را برای همیشه از صحنه حجاز محو نماید، بی‌آنکه وجدان خفته‌ای بیدار شود و این‌گونه می‌شود که امام حسن علیه السلام جام زهر را می‌نوشد و پیشنهاد صلح معاویه را قبول می‌کند، ولی امام شرط می‌کند که معاویه حق انتخاب و لیبعهد برای خودش را نخواهد داشت. این تدبیر، جهت رسوا نمودن معاویه و جلوگیری از تشکیل سلطنت اموی است.

امام ۱۰ سال خون دل می‌خورد و لعن آل علی علیه السلام بر منابر می‌شنود. حربۀ باطل همیشه بر این استوار بوده که حق را با «شایعه» به پایین کشیده و خود را با «تظاهر» و نفاق بالا برده است و معاویه، پدر این نوع سیاست بود. در سال ۵۰ هجری، پارهٔ جگر رسول خدا، با دسیسه‌های شوم اموی، توسط همسرش به شهادت می‌رسد و بدینسان بار سنگین امامت که همیشه با خون دل خوردن همراه بوده است، بر دوش حسین بن علی علیه السلام قرار می‌گیرد.

### کشتی نجات

#### مدینه:

کمتر از ۵۰ سال پیش، مدینه، حسین علیه السلام را در آغوش نبی اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده کرده و سخنانی از ایشان در وصفش شنیده که جز درباره این خاندان گفته نشده است. همه، او را به بزرگی، علم، کرامت، صلابت، وقار و تقوا می‌شناختند، ولی جز یارانی اندک، همه غرق در دنیای خویش هستند.

غرور پیروزی‌های اسلام، غبار فراموشی را بر صفحهٔ حجاز پراکنده است. اگر روزی در مدینه انصار خانه‌هایشان را برای برادران مهاجر دو نیم می‌کردند، امروز به دنبال این هستند که از دیگران در رقابت‌های دنیوی عقب نمانند. در مدینه ۵۰ سال پیش، تنها ملاک برتری، تقوا بود، اما امروز لباس زرین، ارزشی

برتر از انسانیت دارد. عنوان طایفه و قبیله و شهر، بجای فتوت و جواغردی، ملاک ارزش‌گذاری شده و در یک کلام، جاهلیت دوباره زنده گشته و اسلام نبوی، با نفس‌های آخرش رو به فراموشی است.

جهل بر معرفت غالب شده؛ هوای نفس، عبودیت را تحت سلطه خود قرار داده؛ ظلم و بی‌عدالتی، عدالت نبوی را در خویش فرو برده؛ و محبت حاکم بر جامعه اسلامی، جای خویش را به دورویی، رقابت‌های ظلمانی و کدورت‌ها و کینه‌ها داده است.

تحمل این وضعیت بر امام حسین علیه السلام که وظیفه‌اش جلوگیری از انحراف مسیر دین را دارد، دشوار می‌گردد، اما ۱۰ سال، او نیز چون برادرش در برابر سیاست‌های فریبکارانه معاویه غاصب، راهی جز سکوت ندارد. اما سکوتی که روشنگرانه است، سؤال‌برانگیز است و بیدارکننده؛ ولی دست به اقدامی نمی‌زند.

#### شام:

دیاری شوم، که سرنوشتش از ابتدا به دست معاویه و عمروعاص رقم خورده است. نه معارف نبوی را شنیده‌اند و نه عدل علی را نظاره‌گر بوده‌اند. بخاطر تسامح خلیفه در اعطای مسؤلیت‌ها، امارتی که امانت است به طعمه‌ای در دست منافقان خائن، تبدیل شده است.

منبری که باید محل تعلیم معارف دین نبوی باشد، منبری که باید انسان مجاهد بپرورد، منبری که جایگاه عبودیت و بندگی خداست، منبری که در زمان رسول خدا، نور خدا در آن جلوه‌گر بود، امروز در دست ناهلان، مرکز تخدیر انسان‌ها، مرجع سازش با ضلالت و طاغوت، و مجمع اسیران هوای نفس شده است.

#### و اینک ضربه نهایی بر دین

معاویه عهدش را شکست و در سال ۵۶، یزید را به عنوان ولیعهد خود معرفی کرد؛ جامعه‌ای که روزی معاویه را حتی برای نظر دادن هم در عرصه حکومت قبول نداشت، بخاطر دنیازدگی اهل دین، تسامح در اعطای مسؤلیت‌ها، کوچک شردن منکرات از طرف مردم و سکوت مرگبارشان در برابر بی‌عدالتی‌ها، امروز پذیرای یزید به عنوان امیر مسلمین است! یزید که آشکارا شراب می‌نوشد و صبحگاهان مست از خواب برمی‌خیزد:

زمانی که اسلام گرفتار حاکمی چون یزید شد، باید با اسلام خداحافظی کرد.<sup>۱۱</sup>  
(امام حسین علیه السلام)

فضای جامعه آنقدر تاریک و ظلمانی است که سابقه‌داران هم بین حق و باطل توان تشخیص ندارند، برخی هم بقدری مشغول جمع مال و منال دنیا شده‌اند که ترس از دست دادن جیفه دنیا مُهر بر لباشان زده است و کوری را بر بینایی ترجیح داده‌اند.

بیش از ۵۰ سال از رحلت رسول خدا نمی‌گذرد، ولی توطئه نفوذ تدریجی، اسلام علوی را به اسلام اموی تبدیل نموده است. از اسلام جز اسمی نمانده که آن هم دستاویز حکمرانی برخی ظالمان شده است.

امام حسین علیه السلام ضمن پابندی به عهدنامه صلح برادرش، و انتظار مرگ معاویه، به افشاگری چهره پلید حکومت پرداخت و در گردهمایی مسلمانان در منا، صحابه و تابعین را فرا خواند و در وصف طاغوت زمان و تعطیلی احکام خدا فرمود:

«این مرد سرکش - معاویه - در حق ما و شیعیان ما کارهایی انجام داده است که شما از آنها اطلاع دارید ... بیم آن دارم که احکام اسلامی بدست فراموشی سپرده شود ...»<sup>۱۲</sup>

۱۱. «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّغَتْ الْأُمَّةُ بَرَاءً مِثْلَ يَزِيدٍ» (بخارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶)

۱۲. «فَإِنَّ هَذَا الطَّائِفَةَ قَدْ صَنَعَ بِنَا وَبِشِيعَتِنَا مَا عَلِمْتُمْ...» (بخارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۱۶)



## آغاز نهضت حسینی قیام امام علیه السلام در اعتراض به طاغوت

شام:

سایه شوم جهل، بیشترین وسعت خود را به نمایش می‌گذارد. انحرافی که از فراموشی غدیر رخ داده بود اینک به بیشترین حد خود رسیده است. اگر جامعه، امامت علی علیه السلام را نپذیرد بی‌شک محکوم به پذیرش سلطنت یزیدها خواهد بود. در ماه رجب سال ۶۰، معاویه می‌میرد و پسرش یزید بر جایگاه رسول‌الله تکیه می‌زند! این فاسق و شرابخوار، با ارسال نامه‌ای به والی مدینه، به او دستور می‌دهد تا از سه شخصیت مؤثر حجاز برای خلافتش بیعت بگیرد: امام حسین علیه السلام، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر؛ و اعلام می‌کند هر کدام نپذیرفت در کشتنش درنگ نکند. این سه شخصیت هر سه از معترضان به حکومت اموی هستند. با این تفاوت که ابن عمر فردی سازشکار است و برای حکومت دردرساز نیست. اما دو شخص دیگر عکس‌العمل نشان می‌دهند که بین آن دو نیز تفاوت‌های بسیاری وجود دارد: ابن زبیر فردی است که مردم را به سوی خود دعوت می‌کند و در این راه، دین را سپر خود نموده است، و همین باعث می‌شود از مدینه به مکه رود و در آن جا به کعبه پناهنده گردد و بعدها بخاطر او، یک بار یزید و یک بار حجاج، کعبه را سنگباران کنند، و او همچنان بخاطر حفظ جان‌ش از آن جا بیرون نیاید. اما حسین علیه السلام مردم را به سوی خدا دعوت می‌کند و جان خود را سپر دین نموده است و این امر، باعث می‌شود زمانی که احساس می‌کند حکومت قصد به شهادت رساندنش را در مکه دارد، از آنجا خارج گشته و می‌فرماید: «هرچه از این جا دور باشم تا حرمت کعبه حفظ گردد، بهتر است.»<sup>۱</sup>

مدینه:

ولید، حاکم مدینه، به همراه مروان قصد گرفتن بیعت از این سه شخصیت را دارد

۱. «قَدْ حَفَّتْ أَنْ يُتَّعَلَى يَزِيدُ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ بِالْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَتَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ»

(لُحُوف، ص ۶۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۶۴)



که ابن زبیر از راههای مخفی به سمت مکه فرار می کند، ولی امام حسین علیه السلام وقتی با این پیشنهاد مواجه می شود، جوابی می دهد که سرمشق همیشگی تاریخ می گردد: «همچو منی با مثل یزید هیچگاه بیعت نمی کند.»<sup>۲</sup>

امام بعد از وداع شبانه با قبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله، ۲۸ رجب از راه اصلی بسوی مکه حرکت می نماید و خاندان خود را در این سفر با خود همراه می کند و در نامه ای به برادرش محمد بن حنفیه هدف از خروجش را اینگونه بیان می دارد: «من از روی هوس و سرکشی و به قصد فساد و ستمگری خروج نکردم، بلکه برای اصلاح امور امت جدم قیام می کنم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و در این کار به روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام رفتار خواهم نمود. هر کس از من حق را بپذیرد، حق را از خدا پذیرفته است و هر کس نپذیرد، صبر می کنم تا خدا میان من و قوم ستمکار، داوری نماید.»<sup>۳</sup>

امام نه تن به بیعت یزید می دهد و نه حاضر است با ابن زبیر، علیه یزید هم پیمان گردد و این سیره، یادآور سیره پدر بزرگوارش در جواب ردیست که به جد یزید (ابوسفیان) داد که جز راه حق نباید پیمود و در رسیدن به آن، همراهی باطل نباید کرد.

روز ۳ شعبان، امام به همراه اهل بیت وارد مکه می شود.

### دعوت کوفیان از امام، در شرایط عدم سختگیری حکومت

مکه:

امام حسین علیه السلام حدود ۴ ماه در مکه ساکن شدند و سخنرانی هایی ایراد کردند. در این میان، مردم کوفه مطلع می شوند که امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نکرده و از مدینه به قصد اعتراض علیه حکومت فاسق یزید و حفظ جان، خروج نموده است. کوفه:

نعمان بن بشیر حاکم کوفه، فردی آرام و آشنا با مقام معنوی و نفوذ امام حسین علیه السلام است، کوفیان از این روحیه آرام او استفاده می کنند و برای امام، نامه های

۱. «منی لا یباع بثمنه» (بخارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۴)

۲. «أبی لم یرجأ ایشراً ولا تطراً ولا مفسداً ولا ظالماً وإنما خرجت لطلب الإصلاح فی أمة جدی صلی الله علیه و آله ارید ان آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و أسیر بسیره جدی و

ابی علی بن ابی طالب» (بخارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹)

زیادی می‌نگارند که ما منتظر شما هستیم و زمین، برایتان مهیاست. این نامه‌ها حوالی نیمه ماه رمضان - بعد از گذشت یک ماه و نیم از ورود امام به مکه - بدست امام می‌رسند.

در یکی از نامه‌ها چنین آمده است: «مردم انتظار شما را می‌کشند و رأیی جز رأی شما ندارند پس تعجیل فرماید الْعَجَلُ الْعَجَلُ ثُمَّ الْعَجَلُ الْعَجَلُ وَالسَّلَام»<sup>۴</sup>

#### مکه:

امام علیه‌السلام، برای اطمینان از بیعت کوفیان، مسلم بن عقیل را جهت بررسی اوضاع و اطمینان از بیعت، با پیامی بسوی کوفیان می‌فرستد. پیامی که شاید هر کسی منظور امام را از آن درست درک نکند:

«... بجان خودم سوگند که امام کسی نیست مگر آن که به کتاب خدا حکم کند و عدل و داد را برپا دارد و دین حق را پذیرفته و خود را وقف در رضای خدا نماید.»<sup>۵</sup>

شاید امام می‌خواهد به کوفیان بفهماند آن‌که بسوی شما می‌آید، نه خلیفه است و نه سلطان؛ اگر به قصد آباد شدن دنیای خود مرا فرا خوانده‌اید، و گمان می‌کنید همچون دیگران عمل خواهم کرد، بدانید که اینگونه نیست. اگر مرا می‌خواهید و می‌خوانید، باید آماده حکم کتاب خدا و دادگستری عدالت علوی باشید و جز به حکم خدا رضایت ندهید.

همزمان، امام علیه‌السلام نامه‌ای را برای دعوت از اهل بصره توسط سلیمان به بصره ارسال می‌کند و در پیامش به اهل بصره می‌فرماید:

«اینک سنت پیامبر اکرم به دست فراموشی سپرده شده است. اگر دعوتم اجابت نموده و به سخنم گوش فرا دهید شما را به راه درست رهنمون خواهم کرد.»<sup>۶</sup>  
این دو شهر که بعد از پیامبر صلوات الله علیه، جزو محدوده اسلام شدند، حدود ۵ سال

۴. «إِلَى الْمُتَسِينِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ شَيْخِيهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ أَمَا بَعْدُ فَحَيَّيْلًا فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرَكَ فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ ثُمَّ الْعَجَلُ الْعَجَلُ وَالسَّلَام» (بخارا انوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴)

۵. «... فَلَعَنِي مَا الْأَمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِمُ بِيَدِي الْحَقِّ الْحَائِضِ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُ» (بخارا انوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴)

۶. «... فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدِ امْتَدَّتْ فَإِنْ تَجَسَّوْا دَعْوَتِي وَ نَظَرْتُمْ أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» (بخارا انوار، ج ۴۴، ص ۳۳۹)

حکومت علی علیه السلام را تجربه کردند، لذا بیش از شامیان که فقط آل امیه را دیده‌اند با حسین بن علی علیه السلام آشنا نیستند.

### بصره:

حاکم بصره (عبیدالله بن زیاد)، فردی خشن است که سلیمان (فرستاده امام علیه السلام به بصره) را دستگیر نموده و به شهادت می‌رساند.

### پیمان شکنی با سخت شدن شرایط

#### کوفه:

کوفیان که شهر را آرام دیده‌اند و خطری از جانب حاکم وقت بر جان و مال خود احساس نمی‌کنند، مسلم را به گرمی می‌پذیرند، با او بیعت می‌کنند و دوباره با نامه‌ای توسط مسلم، امام را به کوفه دعوت می‌نمایند.

از آن طرف، یزید که احساس خطر می‌کند، عبیدالله بن زیاد را به عنوان والی به سوی کوفه می‌فرستد. عبیدالله فردی بی‌رحم است که با ورود به کوفه جو خفقان را در آن شهر حاکم می‌کند.

هانی از شیعیان امام در کوفه بود که ابن زیاد او را به خاطر همکاری با مسلم به دارالاماره فرا خواند و بدون اینکه مردم خبری داشته باشند، وی را در زندان قصر حبس نمود. افراد قبیله هانی جهت اطلاع از وضعیتش به دارالاماره رفتند و توانستند دارالاماره را که تعداد کمی سرباز در آن بود به محاصره درآورند ولی عبیدالله از شریح قاضی خواست به جمعیت اعلام کند که هانی در زندان نیست و در سلامت کامل و آرامش در قصر به سر می‌برد و بعد از اتمام کارش باز خواهد گشت. دروغ شریح قاضی زمینه مکر عبیدالله را فراهم کرده و مردم بازگشتند. مسلم دوباره با جمع کردن لشکر، دارالاماره را با جمعیت زیاد به محاصره درآورد و این بار عبیدالله دست به نقشه دیگری زد و از برخی صاحب نفوذان و خواص کوفه خواست تا میان جمعیت پخش شوند و آنان را از عواقب این کار برحذر دارند و آنان نیز با قیافه‌ای خیرخواهانه، مردم را از ادامه همکاری با مسلم برحذر داشتند و به دروغ، گفتند سپاهیان یزید در راهند و در صورت اطلاع از اقدامات شما در سرکوبیتان هیچ تردیدی به خود راه نخواهند داد. همین امر باعث پراکنده شدن مردم و نجات دوباره خاندان اموی گردید. شاید اگر خواص،



## بسوی کربلا

### هجرت

مکه:

هنوز خبر بیعت شکنی کوفیان به امام نرسیده است؛ عده‌ای از طرف یزید قصد کشتن ایشان را در مکه دارند؛ امام برای حفظ حرمت کعبه و جلوگیری از خونریزی احتمالی در حرم امن الهی، روز ۸ ذی‌الحجه (۲ روز مانده به عید قربان) در حالی که سیل مسلمین از همه جا به مکه روان است، برخلاف جهت آنان در مهم‌ترین روزهای حج از مکه قصد خروج می‌نمایند تا به سوی کوفه حرکت کنند. هجرتی که همگان را به تعجب واداشته و این سؤال را ایجاد کرده است که:

منظور حسین بن علی چیست؟

کسانی که عمق نگاه امام حسین علیه السلام را نمی‌فهمند، به نصیحت او می‌پردازند که: نرو، این راه به کشته شدن ختم می‌گردد و فایده‌ای ندارد. حداقل اهل بیت خویش را همراه خود مَبْر. گرد.

اما عده‌ای به معرفت واقعی رسیده‌اند و گوش به فرمان مولایشان که: شما خاندان نبوت، جز به حق رفتار نمی‌کنید، از شما جدا نمی‌شویم تا حق آشکار گردد.

امام حسین علیه السلام: «مرگ، زینت فرزندان آدم است چنانکه گردنبند زیوری است برای زنان جوان؛ به همان میزان که یعقوب مشتاق دیدار یوسف بود من سخت مشتاق دیدار گذشتگانم هستم ... اکنون هر کس قصد دارد جان خود را در راه ما فدا نماید و به دیدار خدا نائل شود با ما حرکت کند که ما صبحگاهان حرکت خواهیم کرد.»<sup>۱</sup>

صحبت از فدای جان است. امام دریافته است این ناپاکی شومی که زمین را فرا

۱. «حَطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ حَطَّ الْفَلَادَةِ عَلَى جِدِّ النَّبَاؤِ وَ مَا أَوْلَىٰ لِي إِلَىٰ أُنْسٍ فِي اسْتِغَاثِ يَعْقُوبَ إِلَىٰ يُوسُفَ ... مَن كَانَ فِينَا بَادِلًا مُّهِجَّتَهُ مُوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُّضِجًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (بخارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶)

گرفته، جز به خون پاک او محو نخواهد شد؛ دار و ندار خود را از مال و جان و خانواده برمی‌دارد تا صحنه‌ای زیبا و بیادماندنی را بیافریند.

### حسینیان واقعی و یاران نیمه‌راه

یک روز بعد از حرکت کاروان حسینی - نهم ذی الحجه مطابق با روز عرفه - امام علی‌السلام، اولین قربانی خود را یک روز قبل از عید قربان، تقدیم خدا می‌کند. مسلم در دیار غربت شهید می‌شود تا به کوفیان ثابت شود که هنوز آماده حضور مولایشان نیستند.

کاروان امام، هنوز خبر شهادت مسلم را نشنیده است و مسیر خود را بسوی کوفه طی می‌کند. بعد از چند روز حرکت، بالأخره خبر شهادت مسلم و هانی می‌رسد.

آیا امام برمی‌گردد؟ نه، چرا که او هدفی برتر دارد و تا تحقق آن دیگر آرامش را روا نمی‌داند.

تفسیر این سفر دشوار است؛ اما نه برای حسین و یارانش، بلکه برای دنیاگرایانی که مفهوم درستی از زندگانی و مرگ ندارند. اگر نیک بنگری، در تک تک لحظات امام علی‌السلام از مکه تا کربلا خواهی یافت این سخن واپسین لحظات برادرش امام حسن علی‌السلام را که:

در امور دنیا آنچه‌ان عمل کن که گویا تا ابد زنده خواهی بود و در امور آخرت آنگونه رفتار کن که گویا فردا رخت از این جهان خواهی بست.<sup>۲</sup>

امام، اوضاع کوفه را برای همراهان اعلام می‌کند و باز خطبه می‌خواند؛ مگر نمی‌بینید که به حق رفتار نمی‌شود و از باطل جلوگیری به عمل نمی‌آید؟ در چنین شرایطی افراد باایمان باید آرزوی شهادت و ملاقات پروردگار را بنمایند. من مرگ را چیزی جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز رنج و ملال نمی‌دانم.<sup>۳</sup> (امام حسین علی‌السلام)

اکثر همراهان با شنیدن اخبار کوفه از کاروان جدا می‌گردند؛ گویا این عده در

۲. «اغْتَمَلْ لِذُنُوبِكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ اغْتَمَلْ لِحَزَنَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا» (بخارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹)

۳. «... أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَفْعَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَنْتَهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا فَإِنَّ لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا» (بخارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱)

جستجوی راحتی و خوشی و به طمع یافتن مقام و ثروت در حکومت احتمالی حضرت، با کاروان همراه شده بودند و اکنون که ورق برگشته است، سرنوشت یا بهتر بگوییم دنیای خود را باید در جای دیگر جویا باشند. گاهی همراه حسین بودن دلیل حق بودن نیست. تا کربلا رفتن و جان فدا نمودن، علامت حسینی بودن است.

کاروان بعد از حدود ۲۰ روز طی مسافت با لشکر حرّ مواجه می‌گردد. او از جانب ابن‌زیاد، مأموریت دارد تا نگذارد آنها نه به کوفه بروند و نه به مدینه برگردند. بنابراین امام مسیر خود را از سمت کوفه تغییر می‌دهد.

امام باز خطبه می‌خواند:

«ای مردم! رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس حاکم ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمارد و عهد الهی را شکسته و برخلاف سنت رسولش عمل می‌کند و در بین مردم به گناه و ستم رفتار می‌کند، اگر علیه او با زبان و فعل، قیام نکند سزاوار است که خداوند مظلوم سلطه‌پذیر را با آن طاغی سلطه‌گریک جا به جهنم ببرد. آگاه باشید که این قوم، شیطان را تبعیت کردند و فرمان خدا را رها کردند و فساد را آشکار کردند و حدود الهی را تعطیل نموده و بیت‌المال را منحصر به خودشان کردند و حلال خدا را حرام و حرامش را حلال کردند.»<sup>۴</sup>

۴. «فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مِنْ رَأْيِ سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَجِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِرًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْأَثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يَغَيِّرْ بَقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَنِ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَظَلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْقَنِيِّ وَأَخْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَه» (بخاری، ج ۴۴، ص ۳۸۱)



## دیار بلا

### میعادگاه حماسه

کاروان، روز دوم محرم وارد صحرای کربلا می‌شود، وادی عشق و معرفت که تا ابد کعبهٔ دلسوختگان حسینی خواهد بود.

بار بگشایید این جا کربلاست  
آب و خاکش با دل و جان آشناست

روز سوم محرم، به دستور ابن زیاد لشکری به فرماندهی عمر سعد وارد کربلا می‌گردد و از آن به بعد، فرماندهی کل لشکر را عمر سعد به عهده می‌گیرد و با گذشت روزها بر تعداد لشکر دشمن افزوده می‌شود.

عده‌ای فریفتهٔ مال، گروهی برای حفظ جان، برخی از ترس هتک ناموس، بعضی در طمع مقام و تعداد کثیری برای اجرای دستور امیر مسلمین! (یزید) و کسب رضایت خدا!! در مقابل حسین خارج‌شدهٔ از دین!! به لشکر یزیدیان می‌پیوندند.

روز هفتم محرم از عبیدالله بن زیاد که در مرکز فرماندهی جنگ (کوفه) می‌باشد، دستور می‌رسد که راه دسترسی به آب را بر امام و یارانش ببندند.

عبیدالله بن زیاد احساس می‌کند که عمر سعد تمایل چندانی به جنگ با امام ندارد و قصد دارد به نحوی مسأله را به صلح بکشاند. عمر سعد کسی است که به عظمت و مقام امام کاملاً آگاه است و نمی‌خواهد به جنگ زادهٔ دختر پیامبر برود، ولی از طرفی لحظه‌ای نمی‌تواند وعده حکومت ری را که در قبال این جنگ به وی داده شده است، فراموش نماید و همین روحیهٔ دودلی، باعث می‌شود که عبیدالله جهت اطمینان از کارش، شمر بن ذی الجوشن را که فردی شبیه خودش در خونخواری است، به همراه لشکری به کربلا اعزام نماید. شمر روز ۹ محرم وارد کربلا می‌گردد. او حامل پیام عبیدالله به عمر سعد است که:

مأموریت داری یا از حسین بیعت بگیری و یا جنگ با او را شروع نمایی، اگر حکومت ری را خواهانی، شروع کن وگرنه فرماندهی لشکر را به شمر واگذار نما.

بدین‌گونه عمر سعد حاضر می‌شود به خاطر متاع پست دنیا، پشت به آخرتش

کند و جنگ را شروع کند.

### شب مناجات

امام احساس می‌کند دشمن قصد شروع جنگ را دارد، از دشمن مهلتی درخواست می‌کند تا شبی را با یارانش، به مناجات و تلاوت قرآن بپردازد.

هنگام غروب، یارانش را در خیمه جمع می‌کند:

«بارخدا یا! تو را سپاسگزارم که ما را به نبوت گرامی داشتی و علم قرآن و تفقه در دین به ما کرامت فرمودی و گوشی شنوا و چشمی بینا و دلی آگاه به ما عطا کردی، ما را از زمره سپاسگزاران قرار بده. من یارانی بهتر و باوفا تر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیتهی فرمانبردارتر و به صلح رحم پای بندتر از اهل بیتم نمی‌شناسم، خدا شما را بخاطر یاری من جزای خیر دهد!»<sup>۵</sup>

سپس به یارانش اجازه می‌دهد تا هر کس خواست، او را ترک نماید.

اما یاران حضرت وفای خود را اعلام می‌کنند:

«... بخدا قسم اگر بدانم که کشته می‌شوم و بعد زنده می‌شوم و سپس مرا می‌سوزانند و دیگر بار زنده می‌شوم و سپس در زیر پای ستوران بدتم در هم کوبیده می‌شود و تا هفتاد بار این کار را در حق من روا بدارند، هرگز از تو جدا نگردم تا در خدمت تو به استقبال مرگ بشتابم و چرا چنین نکنم که کشته شدن یک بار است و پس از آن کرامتی است که پایانی ندارد.»<sup>۶</sup>

و دیگر یاران نیز سخنانی مشابه، بیان می‌کنند و شب فرا می‌رسد.

«در این شب غریب، در این لحظات وهم‌انگیز، در این دیار فتنه‌خیز، در این شبی که آبستن بزرگترین حادثه آفرینش است، در این دشت آکنده از اندوه و مصیبت و بلا، در این درماندگی و ابتلا، تنها نماز می‌تواند چاره‌ساز باشد ... نماز، رستن از دار فنا و پیوستن به دار بقاست. نماز، کندن از دام دنیا و اتصال به عالم عقباست...»

انگار همه این سپاه مختصر نیز به این حقیقت شیرین دست یافته‌اند. خیمه‌های کوچک و به هم پیوسته‌شان مثل کندوی زنبورهای عسل شده است که از آن‌ها فقط نوای نماز و آوای قرآن به گوش می‌رسد. سپاه دشمن غرق در بی‌خبری

۵. بحار، ج ۴۴، ص ۳۹۲؛ نفس المموم، ص ۲۲۷.

۶. بحار، ج ۴۴، ص ۳۹۲؛ نفس المموم، ص ۲۲۸.



است، صدای معصیت، صدای عربده‌های مستانه، صدای ساز و دُهل‌های رعب‌برانگیز به آن‌ها لحظه‌ای مجال تأمل و تفکر و پرهیز و گریز نمی‌دهد...  
یک سو امام علیه‌السلام است و یک سو ابن‌سعد؛ یک سو معرفت امام علیه‌السلام و یک سو سرسپردگی به یزید؛ یک سو نوای نماز است و آوای قرآن؛ و دیگر سو ساز و تنبور و دهل.»<sup>۷</sup>

آمدنت به نزد ما شتاب کن.<sup>۱۲</sup>

خانندان عقیل و جعفر، فرزندان ابی طالب، و فرزندان امام حسن علیه السلام، دیگر فداییان امامند.

قاسم، نوجوان برادر، رو بسوی عمو می کند تا بلکه اذن میدان بگیرد. وقتی حضرت اصرارش را می بیند دست در گردن او می افکند و عمو و برادرزاده تا نزدیک بیهوشی اشک می ریزند.

این نوجوان رشید جگرسوخته مدینه آنقدر التماس می کند تا عمو اذن می دهد و با قامت کوچکش رو بسوی میدان می کند باشد که این قوم ذلیل و دون را که در برابر فهم این نوجوان کم آورده اند، به جهنم واصل کند و خود به دیدار اجداد ظاهرینش نائل شود.

فرزندان علی علیه السلام، دیگر دلاورانی هستند که دل دشمن را به لرزه در آورده اند؛ در میان آن ها سروقامتی است که علی علیه السلام برای امروز ذخیره اش کرده است. سربازی که شجاعتش از ادبش سیراب می شود. شیرمردی اش را از راز و نیازش با خدا گرفته است و رزم آوری اش از مبارزه با هوای نفسش می جوشد. در پیشگاه برادر، لب به سخن باز نمی کند و پیش از آنکه امام لب باز کند دستورش را اجرا می کند و اکنون در میان دون صفتان، دل تنگ یاری برادر است. برای گرفتن اذن، پیش می آید. جوابی که می شنود جانگداز است:

— ای برادر! تو صاحب لوای منی. اگر شهید شوی، شیرازه لشکر من از هم خواهد پاشید.

— مولای من! سینه ام تنگ است و رنجور از این حیات. می خواهم از این دورویان، خون خواهی ات کنم.

— عباس! برای این طفلان، قدری آب تهیه کن.<sup>۱۳</sup>

سقای کربلا به امید مشکی آب، عزم میدان کرد. قدری سپاه کوفه را موعظه نمود، ولی اثر نکرد. عزم فرات نمود و لشکر نفاق را بشکافت. در میان آب فرات ناگهان به یاد عطش برادر و طفلان افتاد.

۱۲. مقاتل الطالبین، ص ۱۱۶.

۱۳. قال «یا اخی أنت صاحب لوائی و إذا مضیت تفرقت عسکری» فقال العباس «قد ضاق صدري و سبنت من الحیاة و أريد أن أطلب فأرى من هؤلاء المناقین» فقال الحسن عليه السلام «قاطب لؤلؤة إطفال قلیلا من الماء» (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۱)

کر بلا کعبه عشق است و من اندر احرام شد در این قبله عشاق دو تا تقصیرم  
 دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد  
 چشم من داد از آن آب روان تصویرم  
 باید این دیده و این دست کنم قربانی  
 تا که تکمیل شود حج من و تقدیرم  
 مشک را از آب پُر نمود و به سمت خیمه‌ها روانه شد. شغال‌های دشمن، دست  
 راست علمدار را از تنش جدا کردند. مشک آب را به دست چپش داد. دست  
 چپ نیز یاری‌اش نکرد و از بدنش جدا شد. اکنون تنها امیدش مشک آبی است  
 که با خود حمل می‌کند و قصد خیمه‌ها دارد.  
 اما ناگهان ...

تیری به مشک خورد و امید سقا ناامید شد! علمدار حیران شد و با ضربهٔ عمود  
 آهنین، ماه بنی‌هاشم بر خاک کر بلا فرود آمد.

امام حسین علیه‌السلام: الان کمرم شکست و راه چاره به رویم بسته شد.<sup>۱۴</sup>  
 حضرت عباس آخرین شهید از اصحاب امام حسین علیه‌السلام بود و بعد از آن  
 کودکافی از آل ابي طالب که سلاح نداشتند شهید شدند.<sup>۱۵</sup>

امام، محکم‌ترین سند حقانیت خود و ظلم دشمنان را با سرباز چندماهه‌اش  
 علی اصغر، برای تمام تاریخ ثبت می‌کند. پیکر بی‌جان علی را بالا می‌برد تا با  
 وجدان‌های خفته، اتمام حجت نماید. تیر شقاوت حتی به او هم رحم نمی‌کند ...  
 امام علیه‌السلام دستش را از خون علی اصغر علیه‌السلام پر نموده و به آسمان پرتاب می‌نماید:

«این حادثه بر من آسان است چون در برابر دیدگان خداست»<sup>۱۶</sup>  
 امام در میان شهدا حاضر شده و پیکر پاکشان را نظاره‌گر است.  
 کسی نیست تا با یاری حسین علیه‌السلام عزت و عظمت دنیا و آخرت را بدست  
 آورد؟

«آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع نماید؟ آیا خداپرستی در میان شما  
 وجود دارد که درباره ظلمی که بر ما رفته است از خدا بترسد؟ کسی هست

۱۴. «إِنِّي أَنْكَرَ ظَهْرِي وَ قُلْتُ جَلْبِي» (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲)

۱۵. ابصار العین، ص ۳۰.

۱۶. «هُوَ عَلِيٌّ مَا نَزَلَ فِي آتِهِ بَعْدَ اللَّهِ» (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶)

که به فریادرسی ما به خدا دل بسته باشد؟»<sup>۱۷</sup>  
خدایا! حسین علیه السلام بهترین‌های عالم را تقدیم نمود تا دینت زنده بماند و اینک  
خود قصد دیدارت را دارد.

به سمت خیمه می‌رود و وداع می‌کند و بعد از مبارزه، دوباره برای وداع آخر به  
خیمه برمی‌گردد و ...

از لحظات ابتدایی مبارزه، خواهری نگران، حسین را همراهی کرده است؛ هر  
بار که برادر، قدری مبارزه می‌کند به سوی خیمه‌ها روانه می‌گردد و با صدای  
بلند فریاد بر می‌آورد:

«لا حول و لا قوة الا بالله»

این جمله، خواهر را آرام می‌کند. یعنی امام هنوز زنده است. صدای پای اسب  
برای او آشناست؛ این بار نیز صدای پای ذوالجناح و شیهه‌اش به گوش می‌رسد.  
ولی دیگر صدای صاحب اسب شنیده نمی‌شود ...

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ  
ادْخُلِي جَنَّتِي<sup>۱۸</sup>

ای نفس قدسی مطمئن و دل‌آرام (به یاد خدا)، امروز به حضور پروردگارت  
بازآی که تو خوشنود و او از تو راضی است.

ای دوست نمی‌گویم، چون آگهی از حال از مرگ جوانانم، و ز ناله اطفالم  
گر دست جفا سازد، نابودم و پامالم با وصل نمی‌پیچم، وز هجر نمی‌نالم  
حکم آن که تو فرمایی، من بنده فرمائیم

عاشورا پیام جاوید امام حسین علیه السلام است به تمام زمان‌ها که هرگاه یزیدصفتانی  
آشکار شوند تنها راه نجات، پیوستن به امام زمان است و لبیک بر پیام و ندای  
او؛ هر روز عاشوراست و هر مکان کربلا؛ او با فدای جانی گرانبها، عالمی را  
از ظلمت رهانید و همین، مصائب را بر او آسان نمود.  
خیمه‌ها آتش زده می‌شود و اهل بیت علیه السلام اسیر می‌گردند و تمام اموال به غارت  
می‌رود.

کاروان اسراء را از کنار قتلگاه عبور می‌دهند. زینب سلام الله علیها بعد از مناجات

۱۷. «هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ مِنْ مَوْجِدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا هَلْ مِنْ مُعِيْبٍ يَرْجُو

اللَّهِ فِي إِغَائِبَتِنَا» (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲)

۱۸. سوره مبارکه فجر / ۲۸-۳۰.

و دعایی با برادر، صحنه‌ای می‌آفریند که صبر را به عجب وامی‌دارد؛ داستان خویش را زیر پیکر برادر می‌گیرد و رو به سوی آسمان می‌نگرد:

خدایا این قربانی را از ما بپذیر.<sup>۱۹</sup>

پس با زبان پرگله آن بضعه البتول

رو کرد در مدینه که یا ایها الرسول

این کشته فتاده به هامون حسین توست

این صید دست و پا زده در خون حسین توست

این غرقه محیط شهادت که روی دشت

از موج خون او شده گلگون حسین توست

خولی ملعون سر مبارک امام حسین علیه السلام را به کوفه، نزد عبیدالله می‌برد، ولی

چون آخر شب به دارالاماره می‌رسد سر مطهر را به منزلش می‌برد و یک شب

در تنور می‌گذارد تا فردا برای دریافت جایزه تسلیم عبیدالله کند.

خدایا! این پست‌سیرتان چه را با چه معامله می‌کنند؟! چه شده است که این

چنین بر فطرت خود پای می‌نهند؟

سرهای مطهر بر سر نیزه‌ها روز یازده محرم به همراه اسرا به سوی کوفه روانه

می‌گردند و پیکرهای شهدا همچنان بر خاک داغ کربلا باقی می‌ماند که روز ۱۲

محرم قبیله بنی‌اسد به کمک امام سجاد علیه السلام این پیکرها را دفن می‌نمایند.<sup>۲۰</sup>

۱۹. «اهی تعیل منا هذا القربان» (مقتل الحسین مرقوم، ص ۳۰۷)

۲۰. طبق نظر شیعه، مراسم تکفین و تدفین امام معصوم را فقط امام بعد از او می‌تواند انجام

دهد؛ لذا حتی اگر امام بعدی در نزد امام شهیدشده نباشد، به قدرت الهی توان چنین حضور و

انجام رسالت خویش را داراست. امام سجاد نیز که در اسارت بسر می‌برد، به اذن الهی پیکر

مطهر پدر بزرگوارش را به خاک سپرد.



## راویان کربلا

سرّی در نینوا می ماند اگر زینب نبود  
 کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود  
 چهره سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ  
 پشت ابری از ریا می ماند اگر زینب نبود  
 چشمه فریاد مظلومیت لب تشنگان  
 در کویر تفته جا می ماند اگر زینب نبود

آن چه امام حسین علیه السلام در کربلا آفرید، باید امام سجاد علیه السلام به همراه عمه اش زینب سلام الله علیها به گوش جهانیان برسانند. عاشورا باید تکمیل گردد و این کار به زیبایی انجام شد و یزیدیان رسوا شدند و اسلام دوباره زنده شد.

## اشک بی خاصیت

### کوفه:

روز ۱۲ محرم کاروان اسرا به همراه سرهای مطهر وارد کوفه شد. شهر بی وفایانی که ۲۰ سال پیش حکومت علی علیه السلام را به چشم خود دیده اند، نامه نوشته و فرزندش را دعوت نموده و خود به جنگش رفته اند و اکنون اشک تمساح جاری کرده اند. برای چه می گریند؟ آیا پشیمانند؟ نه، اگر پشیمان بودند که همان جا راه اعتراض باز بود، همانگونه که یک نفر اعتراض کرد و به شهادت رسید.

اینها امام حسین علیه السلام را برای راحتی خود می خواستند و اکنون که چنین دیده اند، فهمیده اند راحتی دنیا که نیست، خوشی آخرت را نیز از دست داده اند. این گریه، هوای نفسی بیش نیست، و الا گریه واقعی بر حسین علیه السلام انسان را به قیام و اعتراض علیه طاغوت و می دارد. گریه بر حسین علیه السلام به انسان تحرّک در برابر ظلم می بخشد، نه سستی و انفعال.

با دیدن این صحنه ها زینب و امام سجاد سلام الله علیهما بی تاب نمی شوند. از هر فرصت باید برای ابلاغ پیام واقعی حسین علیه السلام استفاده نمایند. زمان شیون نیست، برادرم منتظر است تا هدف قیامش را بر آورم، طاغوت باید رسوا گردد.

دروازه‌های خفته پر از شادی و خموش  
 فریاد روزگار به روی نی و خموش  
 ناگه طلوع می‌کند از شرق کوچه‌ها  
 ام المصائبی که علم می‌کشد به دوش  
 روزی که تازیانه تنش را کبود کرد  
 افلاک در برابر صبرش سجود کرد  
 با خطبه‌اش تمامی عالم قیام کرد  
 گاه خمیدنش همه هستی قعود کرد  
 زینب سلام الله علیها در شهر پدر لب به سخن می‌گشاید.

مردم کوفه! ... هرگز دیده‌هاتان از اشک تهی مباد! ... با چنین ننگی که برای خود خریدید، چرا نگرید؟ ننگی که با هیچ آب شسته نخواهد شد. چه ننگی بدتر از کشتن پسر پیغمبر و سید جوانان بهشت؟ مردی که چراغ راه و یاور روز تیره شما بود. بمیرید! سر خجالت را فرو بیفکنید. به بکباره گذشته خود را بر باد دادید و ...<sup>۲۱</sup>

بعد از حضرت زینب و حضرت ام کلثوم، امام سجاد خطبه می‌خواند و دوباره این دروغ‌گویان فریب‌کار فریاد نیرنگ سر می‌دهند که ما حاضریم یاریتان کنیم. اما امام سجاد علیه السلام جوابشان را این‌گونه می‌دهد که:

ای بی‌وفایان نیرنگ باز! در میان شما و خواسته‌هایتان فاصله افتاد. آیا می‌خواهید با من نیز همان‌گونه که با پدرانم رفتار کردید عمل کنید؟! ... خواسته من از شما این است که نه از ما طرفداری کنید و نه با ما از در جنگ و دشمنی درآیید.<sup>۲۲</sup>  
 اسرا از جلوی مسجد جامع به قصر ابن‌زیاد منتقل می‌گردند و آن‌جا نیز راویان پیام عاشورا، وظیفه خود را انجام می‌دهند و در آن خفقان به افشاگری می‌پردازند. اوضاع به ضرر ابن‌زیاد پیش می‌رود و به فکر می‌افتد برای ترساندن مردم، سر مطهر امام علیه‌السلام را در شهر بگردانند و خود نیز در مسجد به سخنرانی می‌پردازد.

۲۱. «أَلَا قُلُوبًا رَقَابَاتُ الْعَبْرَةِ وَلَا هَدَايَاتُ الرَّقُوعِ إِنَّمَا مَلَكَكُمْ مَثَلُ الَّتِي تَقَطَّتْ عِظْلَاهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ

أُنْكَاتَا» بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۲

۲۲. «مَهَبَاتُ حَبِيبَاتِهَا الْعَمْرَةَ الْكَرَّةَ حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ سَهْوَاتِ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَرِيدُوا أَنْ تَأْتُوا إِلَى كَمَا أَنْتُمْ إِلَى آبَائِي مِنْ قَبْلِ ... وَ مَسَائِي أَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا» بحار الانوار

ج ۴۵، ص ۱۱۲

ابن زیاد با ارسال نامه‌ای به شام یزید را از جریان‌ها مطلع می‌نماید و منتظر دستور می‌ماند و در این مدت، راویان کربلا در کوفه اسیر می‌شوند. پیام یزید دریافت می‌گردد که اسرا را به شام (مرکز حکومتی آل امیه) بفرست.

### رسوایی طاغوت در مرکز قدرت

شام:

شهری که نه پیامبر مسلمانان را دیده و نه علی علیه‌السلام را، و از ابتدا، آل امیه حکومت کرده‌اند و لعن علی علیه‌السلام در آن جا یکی از اعمال ثواب شمرده می‌شده است؛ اکنون شهر آذین‌بندی شده و منتظر ورود کاروانی است که خارجینند! یعنی کسانی که از اسلام، خارج شده و علیه خلیفه مسلمین قیام نموده‌اند!! کاروان، روز اول صفر در میان انبوه جمعیت وارد شام می‌گردد. مردم، شاد و مسرور از شکست مخالفان خلیفه، (بر خلاف کوفیان که گریه کردند.) خدا را سپاسگزاری می‌کنند. کاروان با سنگ و آتش استقبال شده و با غل و زنجیر به مجلس یزید برده می‌شود.

یزید ملعون سر مطهر را در تشتی گذاشت و ضمن جسارت به آن، شروع به خواندن اشعار پیروزی کرد. او به خیال خود، اهل بیت را ذلیل کرده و با این کارها جرأت را از آن‌ها گرفته است. بار دیگر زینب سلام‌الله علیها، شیرزن کربلا، سکوت را می‌شکند تا تمام نقشه‌های دشمن را نقش بر آب کند:

بخوان خطبه، جهان آتش بگیرد  
یزید از وحشت طوفان بمیرد  
بخوان دین خدا را یاوری کن  
پس از خون خدا پیغمبری کن  
تو ای جان جهان قربان نامت  
قیامت کن، قیامت کن، قیامت  
بگو این ناسپاسانی که مستند  
حریم آل طه را شکستند  
بگو با قلب سوزانت چه کردند  
غروبی سرخ با جانت چه کردند  
عجب سوگی مهیا کرده‌ای تو



عزای عشق برپا کرده‌ای تو

حضرت زینب سلام الله علیها:

یزید! چنین می‌پنداری که چون اطراف زمین و آسمان بر ما تنگ گرفتی و ما را به دستور تو مانند اسیران از این شهر به آن شهر بردند، ما خوار شدیم و تو عزیز گشتی؟ گمان می‌کنی با این کار، قدرت تو بلند شده است که این چنین به خود می‌بالی و بر این و آن کبر می‌ورزی؟ وقتی می‌بینی اسباب قدرت آماده و کار پادشاهیت منظم است، از شادی در پوست خود نمی‌گنجی. نمی‌دانی این فرصتی که به تو داده شده است، برای این است که نهاد خود را چنانکه هست آشکار کنی ... سوگند به خدا در دیده من ارزش آن را نداری که سرزنشت کنم و کوچکتر از آن هستی که تحقیرت کنم اما ...<sup>۲۳</sup>

این بار نیز یزید، شکست خورده صحنه را ترک می‌کند. راویان کربلا در منزلی ویرانه ساکن گشته و نموده‌اند لحظات اسارت را در آن جا می‌گذرانند.

چند روز بعد شامیان در مسجد جمع شده و خطیب شروع به لعن آل علی علیه السلام و سپاس خدا در رسوا نمودن اهل بیت علیهم السلام، می‌کند. یزید توطئه‌ای دیگر دارد.

آنک نذا آمد رسول عشق برخیز  
برخیز و شوری تازه در مردم برانگیز  
امروز خم‌ها سربه‌سر مست تو افتاد  
تکمیل دین عشق در دست تو افتاد  
دین خدا را تا نماند پرس و جویی  
باید بگویی آنچه را باید بگویی

صدایی از جمعیت بلند شد که:

وای بر تو ای خطیب! خشنودی خلق را به بهای خشم خالق خریدی؟<sup>۲۴</sup>  
این بار فرزند حسین علیه السلام قصد رسوا نمودن یزیدیان و زدن ضربه نهایی را درون لانه‌شان کرده است. یزید خواست مانع صحبت امام شود، ولی خدا اراده نموده است تا اجر فداکاری حسین علیه السلام و اسارت فرزندش را اعطا نماید. شامی که از

۲۳ . «أَطْنَبْتُ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَطْفَارَ ابْنِ رِضٍ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نَسَائِقَ كَمَا

نَسَائِقَ إِسْرَائِي ...» (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳)

۲۴ . نفس المهروم، ص ۴۵۰

علی علیه السلام جز لعن و نفرین نشنیده است، با خطبه کوتاه راوی کربلا، به عظمت علی و فریبکاری چندین ساله امویان پی می برد. همه هم از جمعیت بلند می شود. آیا واقعاً علی چنین شخصیتی بوده است؟ چرا ماما کنون به لعن او پرداخته ایم؟ آیا حسین خارجی نبوده است؟ چرا ما جشن گرفته ایم؟ آیا ...؟

وجدان های خفته بیدار می شود. ترس، یزید را برداشته است. پرده تزویر و ریا در حال دریده شدن است و چهره نفاق رو به آشکار شدن؛ یزید، برای خاموش کردن امام فریاد زد:

مؤذن! اذان بگو. وقت اذان است.

صدای اذان در مسجد می پیچد و امام سکوت اختیار می کند:

الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمداً رسول الله

امام سجاد علیه السلام: مؤذن! صبر کن؛

ای یزید! محمد صلوات الله علیه و آله جد من است یا تو؟ اگر بگویی جد توست، دروغ گفته ای و حق را انکار کرده ای و اگر بگویی جد من است، پس چرا پدرم و فرزندان او را کشتی؟ ... این جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی: محمد رسول خداست؟ ...<sup>۲۵</sup>

پایه های منحوس حکومت اموی شروع به لرزیدن می کند. اوضاع بقدری عوض شد که یزید احساس خطر کرده و اعلام می کند من به عبیدالله نگفته بودم که حسین را بکشند! منزل اسرا را عوض می کند و در برابر درخواست اهل بیت علیه السلام، اجازه می دهد که در شام برای امام حسین علیه السلام عزاداری شود؛ يك هفته مجلس برای رسوا نمودن طاغوت برگزار می گردد و بنیان مجلس عزای حسین علیه السلام، که الی الابد مجلس پرده برداشتن از چهره زشتی و زشت سیرتان خواهد بود، در مرکز حکومت دشمن نهاده می شود.

طاغوت رسوا شده و آخرین ریشه هایش با مجالس عزاداری در حال قطع شدن است، لذا یزید از کاروان می خواهد تا به مدینه برگردد.

۲۵. «مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أُمُّ جَدِّكَ يَا يَزِيدُ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَ كَفَرْتَ وَ إِنْ زَعَمْتَ

أَنَّهُ جَدِّي فَلَيْمَ تَمَلَّتْ عِمْرَتَهُ؟ ...» (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳)

### مدینه:

این کاروان داغ‌دیده بعد از ۷ ماه که با امام حسین علیه‌السلام از مدینه خارج شدند، بعد از سفری غمناک و در حالی که به اسلام حیاتی دوباره بخشیده و طاغوت را رسوا نموده‌اند، بدون پاره‌های تن رسول صلواته علیه‌وآله، وارد مدینه شده و زیارتی غمگین از مزار رسول صلواته علیه‌وآله می‌نمایند.

از این پس بشریت باید بر مصیبت این خاندان اشک بریزد، که گریه بر حسین علیه‌السلام انسان را در برابر رذالت و پستی درون و بیرون، برمی‌انگیزد. هر کس بر حسین علیه‌السلام بگرید، روحش شجاعتی از روح او می‌گیرد و سکوت در برابر رذالت و طاغوت را ذلت، و جان دادن در راه دین را آزادی و عزت می‌داند. یاد اکبر به انسان رشادت، یاد عباس، صلابت و جانبازی، و یاد زینب، صبر و دلدادگی می‌دهد و انسان را شرمگین از لحظاتی از عمر که دور از سیرت و روش آنان سپری نموده است، به گریه وا می‌دارد تا تجدید عهدی دوباره برای حسینی بودن و حسینی زیستن و خروج از روش کوفی‌مسلکان و اسیران دنیای زبون نماید. براستی که هر آزادمردی کربلا را مرور کند، بزرگترین درس زندگی را می‌آموزد و ناخودآگاه اشکی برخاسته از معرفت، از دیدگانش جاری می‌گردد، تا این منطق با احساسات درون آمیخته گردد، که کربلا را جز به ترکیبی از عقل و عاطفه نمی‌توان تفسیر نمود.



## و اما امروز

عاشورا قلب تپنده نبرد حق و باطل است و این نبرد، همیشه تاریخ بوده و ادامه خواهد یافت و هر جبهه را رهروانی است. امروز قافله سالار جبهه حق، حضرت بقیه الله عمل له تعالی فرجه الصریف است که دلی پر خون از ظلم ظالمان، مکر منافقان و سکوت مدعیان انتظار دارد و نایب بر حقش رهبر حسینی نظام اسلامی است؛ اکنون هر روز ما عاشورا است، و تیرهای دشمن هر لحظه عزت اسلام را نشانه رفته‌اند. یزید مرده است، اما یزیدیان زنده‌اند. شمر نیست، اما بدتر از شمرها پراکنده‌اند.

آیا برای آمدن حسین زمان آماده‌ای؟

آیا قلب خود را از دوستی یزیدیان خالی کرده‌ای؟

دوستی مُسلم‌ها را به دل داری یا این‌زیادها را؟

یا مانند بسیاری از کوفیان، انس با زندگی و راحتی، تو را از دایره این نبردها بیرون کشیده است؛ بدان که یا باید دنباله‌رو حق بود یا باطل، و راه دیگری نیست. چه آنان که با عمل و اقدام، دشمنان حق را یاری کردند و چه آن‌ها که با سکوت، مُهیّاکننده زمینه ظلمشان شدند، هر دو از لشکر جبهه باطلند. اکنون، نیک در خود بنگر، که آیا عاشق راستین حسین هستی؟ که اگر این چنین باشد، باید عاشق جهاد و شهادت باشی.

بین به خاطر دین، از چه‌ها گذشته‌ای که غیر تو نگذشته‌اند؟

بنگر که از مدعیان راحت‌طلبی یا منتظران شهادت طلب؟

یا رب الحسین بحق الحسین اشف صدر الحسین بظهور الحجة

جا دارد اگر ملت اسلام فکر کنند که چرا پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر  
سَلَّمَ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کار کشور اسلامی به جایی رسیده باشد که همین مردم مسلمان، از  
وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالیشان، قاضی‌شان و قاری‌شان در کوفه و  
کربلا جمع بشوند و جگرگوشه‌ی همین پیغمبر را با آن وضع فجیع به خاک و  
خون بکشند؟ ... چرا امت اسلامی که آن قدر نسبت به جزئیات احکام اسلامی  
و آیات قرآنی دقت داشت، در يك چنین قضیه‌ی واضحی این قدر دچار غفلت  
و سهل‌انگاری بشود که يك چنین فاجعه‌ای بوجود بیاید؟ این مسأله انسان  
را نگران می‌کند. مگر ما از جامعه‌ی زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین قرص‌تر و  
محکم‌تریم؟ چه کار کنیم که آن طوری نشود؟

حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای مدظله